

## انقلاب و ضد انقلاب جهانی

اگر بتوان در هفته‌ی ابتدایی اسم این جریان را خیزش نام نهاد، هر چه که به روزهای کنونی نزدیکتر می‌شویم می‌توانیم به‌طور خوشبینانه آن را یک انقلاب رنگی و یا به شکل بدبینانه‌ای نامش را یک ضد انقلاب تمام عیار بگذاریم. اگر در سال‌های پیشین مخاطب رسانه‌های خارجی بوده باشید همواره در نظر مفسران و محللان این شبکه‌ها انقلاب امر نامیمونی بود که فرزندان خود را می‌بلعید و یا اینکه در بهترین حالاتش باعث تباهی و از بین رفتن جان انسان‌های بی‌گناه می‌شد؛ اما مگر چه اتفاقی افتاده که تمامی داعیان، مبشران و مبلغان «مبارزات مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت» تحت هر شرایطی، بدل به انقلابیونی خارج گود نشین شدند که در این هیاهو تزهایی چون «دفاع مشروع» و «چشم در برابر چشم» را ترویج می‌کنند؟ آیا غیر از این است که نظام امپریالیسم جهانی درگیر بحران‌هایست که شعارهای سانتی‌مانتالی خشونت‌پرهیزی و مبارزات مدنی دیگر برایش صرفه‌ای ندارد و ما ندای خون خواهی و انقلابی‌گری آن را از رسانه‌هایی چون ایران اینترنشنال، بی‌بی‌سی، رادیو فردا، آکادمی توانا، لشکریانی از سلبریتی‌های رنگ و وارنگ و... می‌شنویم؟ کدامین انقلاب را به خاطر می‌آورید که در بطن خود ضد ارزش‌های تاریخی و فرهنگی یک کشور را تولید کرده باشد؟ کدامین انقلاب فمینیستی را می‌شناسید که بیشترین الفاظ ضد جنسیتی و فحاشی‌های جنسی را با خود به ارمغان آورده باشد؟ به دانشجویان نگاه کنید، دانشگاهی که قرار بوده با صرف بودجه‌ی عمومی این کشور بستری برای تربیت انسان‌های آگاه، مطالبه‌گر، ساعی و پیشگام برای حل مشکلات کشور باشد بدل به خاستگاهی برای تولید سخیف‌ترین شعارهای جنسیتی شده که با صرف هر وعده‌ی غذایی به دنبال اشعار بند تنبانی می‌گردند تا اسم غذا را با ترجیع‌بند فحش‌هایشان جفت و جور کنند. کدامین انقلابی‌گری واقعی را می‌شناسید که از اذهان بی‌دفاع کودکان و خردسالان معصوم مدرسه‌ای، کودک سربازان انقلابی بسازد؟ کدامین انقلاب را سراغ دارید که قبل از به قدرت رسیدنش درخت‌های خیابان و تیرهای چراغ برق را به مخالفانش وعده داده باشد؟ مگر نه اینکه تمامی انقلابات جهان لااقل در بدو امر با خود شادی، نشاط، احساس رهایی و امید به آینده را به همراه می‌آورند، اما پس این چه انقلابی‌ست که بیش از حس یأس و موهوم بودن آینده، برای قاطبه‌ی مردم حس ترس را به ارمغان آورده؟ و از همه مهم‌تر تمامی انقلاباتی که در جهان به پیروزی رسیده‌اند همیشه در راستای به تحقق رساندن خواسته‌های توده‌های واقعی مردم با خصمانه‌ترین دشمنی‌های خارجی مواجه شده‌اند، آیا وقت آن نرسیده برای آن دسته از کسانی که به انقلابی بودن این تحرکات ایمان دارند از آن‌ها بپرسیم که چگونه انقلابیست که دشمنان تاریخی این کشور بیش از همه از وقوع احتمالی آن خرسندند، با آغوش باز به استقبالش می‌آیند و وعده‌ی آزادی می‌دهند؟

سؤال اساسی این است که مگر نه آنکه این کشور بحران‌ها و جنبش‌های توده‌ای وسیع‌تری (برای نمونه جنبش دانشجویی در اواخر دهه‌ی هفتاد، یا آن حرکت میلیونی که در سال 88 به جنبش سبز موسوم شد و یا وقایع سال‌های 96 و 98) را در ده‌های پیشین پشت سر گذاشته؟ پس به راستی چرا هیچ کدام از این‌ها در همان بدو امر متصف به کلمه‌ی انقلاب نشدند؟ آیا نباید ریشه‌های این هیاهوی بی‌سابقه را در جای دیگری جست و جو کرد؟

بن مایه‌ی این موضوع را شاید بتوان در دو علت اصلی کاوید. اولاً، اگر بپذیریم که انقلاب 57 اگر نه بیش از اسلامی بودنش بلکه لااقل به همان میزان انقلابی عدالتخواهانه بود، لامحاله این آرمان عدالتخواهانه تا خاتمه‌ی جنگ و با سخنرانی معروف هاشمی در 18 آبان 68 به پایان رسید؛ سخنرانی که

یادآور همان جمله‌ای بود که دنگ شیائوپینگ بر زبان آورد: «ابداً سیاه و سفید بودن گربه اهمیتی ندارد، تا آن زمانی که گربه‌ای موش بگیرد، گربه‌ی خوبیست». برای دهه‌ها تمامی دولت‌های پسا جنگ رفته رفته با به کار بستن احکام اهرم‌های مالی سرمایه‌داری جهانی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و با پرولتاریزه کردن آحاد جامعه سعی در فراهم کردن بستری مناسب برای جذب سرمایه‌های فراملیتی داشتند تا سرمایه‌داری جهانی از نیروی کار جوان و به شدت ماهر ایرانی و به مدد نرخ مبادله‌ی نابرابر (unequal exchange) به دست آمده از جامعه‌ای پرولتاریزه شده به استحصال سودهای حداکثری بپردازد. برجام ثمره‌ی این تلاش قریب به سه دهه‌ای بود؛ تلاشی که با بی‌مبالاتی و زیاده خواهی سیاست‌ورزان غربی به باد رفت و درست درجایی که با روی کار آمدن دولت بایدن تقریباً همه‌ی مفسران در احیاء آن متفق القول بودند، با خروج ناگهانی امریکا از افغانستان و پیش از آن از عراق و شکست در پروژهِ سوریه، تغییری شگرف در نگرش سیاست خارجی ایران به وجود آمد که گویی شگفتنا! «به راستی که امریکا در حال افول است!!». اولین تغییر.

ثانیاً، دومین تغییر با آغاز جنگ میان روسیه و اوکراین (به رهبری امریکا و ناتو)، دستگاه تنظیم کننده‌ی سیاست خارجی ایران که با نگاهی سخت‌افزاری به موضع گیری قدرت‌های جهانی و با تفسیر درستی که از تحولات جهانی بدست آورده بود با تکیه بر این واقعیت که «نظم نوین جهانی» در حال شکل‌گیری است، برای نخستین بار در عرصه‌ی جهانی در قامت یک متحد استراتژیک تراز اول ظاهر می‌شود (اگر جنگ سوریه را تا حد زیادی مستثنی از این قاعده بدانیم) و حتی در کمال ناباوری کمک‌های نظامی او نگرانی‌های جدی را برای نظم مسلط بر جهان به ارمغان می‌آورد. گناهی آنقدر بزرگ که عقوبت آن باید به بهاء انقلابی تمام عیار باشد!

بدون شک گرچه نظام بلامنازع سلطه در جهان در حال افول است و امپریالیسم دیگر آن «امپریالیسم عریان» در آغاز قرن بیست و یکم نیست، اما نباید به خطا رفت، امپریالیسم هنوز هم یک «ببر کاغذی» نیست!

اگر یکی از جوهره‌های دیالکتیک تاریخی را تضاد بدانیم، تضاد منحصر به فرد برآمده از تمایز میان سیاست خارجی و داخلی ایران پاشنه‌ی آشیلی برای کشور ماست تا یک ضد انقلاب تمام عیار را در برابر دیدگان قاطبه‌ی مردم به انقلابی تمام عیار بدل کند. اگر در اکتبر 1917 انقلاب در ضعیف‌ترین حلقه‌ی نظام سرمایه‌داری جهانی (در روسیه و نه در آلمان) به وجود آمد، آیا در این «ضد انقلاب جهانی» به رهبری امریکا نباید نگران ضعیف‌ترین حلقه‌ی «مقاومت» در حرکت به سوی نظم نوین جهانی باشیم؟

ب. داروگ